

**تاریخ را باید خواند و باید شناخت و بر پایه تاریخ باید داوری کرد.میگویند و درست میگویند که در بررسی تاریخ نه باید در مدار جاذبه بود و نه دافعه ولی پس از شناخت و داوری درست میتوان بر پایه شعور و خرد جذب حقیقتی شد یا واقعیتی تلخ را دفع کرد.نفرت از جلادی که بعنوان مثال تیغ بر گلوی خواهر یا برادر ما نهاده طبیعی است و نمیتوان آن را دافعه دانست و دوست داشتن طبیعتی سرشار طراوت یا**

**زنی و مردی را که به عشق او دلبسته و از او جز مهر ندیده ایم با قرار داشتن در مدار جاذبه های خرافی بسیار متفاوت است. سخن را کوتاه کنم و دو ماجرا را از سینه تاریخ پیش رو گذاریم و داوری کنیم کدام شایسته قبول و کدامشایسته رد و دفع است.دو ماجرا از پیامبری آسمانی و سرور کائنات و مفخر موجودات و دیگری شاهی زمینی که نه ادعای پیامبری داشت و نه اعجاز.**

**کورش و پانته آ(559قبل از میلاد مسیح1180 سال قبل از محمد)**

**پانته‌آ (در لغت‌نامه دهخدا به صورت پان‌ته‌آ آمده) بانوی زیبایی از اهالی** [**شوش**](https://fa.m.wikipedia.org/wiki/%D8%B4%D9%88%D8%B4) **بود که به اسارت** [**کوروش**](https://fa.m.wikipedia.org/wiki/%DA%A9%D9%88%D8%B1%D9%88%D8%B4_%DA%A9%D8%A8%DB%8C%D8%B1) **در آمد و بعد از ماجراهایی کوروش او را به شوهرش** [**آبراداتاس**](https://fa.m.wikipedia.org/w/index.php?title=%D8%A2%D8%A8%D8%B1%D8%A7%D8%AF%D8%A7%D8%AA%D8%A7%D8%B3&action=edit&redlink=1) **که فرماندار** [**شوش**](https://fa.m.wikipedia.org/wiki/%D8%B4%D9%88%D8%B4) **و در تابعیت** [**بابل**](https://fa.m.wikipedia.org/wiki/%D8%A8%D8%A7%D8%A8%D9%84_%28%D8%AF%D9%88%D9%84%D8%AA%E2%80%8C%D8%B4%D9%87%D8%B1%29) **بود، رساند. آبراداتاس هم پس از مشاهدۀ جوانمردی** [**کوروش**](https://fa.m.wikipedia.org/wiki/%DA%A9%D9%88%D8%B1%D9%88%D8%B4_%DA%A9%D8%A8%DB%8C%D8%B1) **به او پیوست و در راه دفاع از او جان خود را فدا نمود. کوروش آرامگاهی برای این زوج ـ پانته‌آ و آبراداتاس ـ بنا نهاد که گفته می‌شود بقایای آن هنوز در** [**عراق**](https://fa.m.wikipedia.org/wiki/%D8%B9%D8%B1%D8%A7%D9%82) **باقیست.**

**هنگامی که مادها پیروزمندانه از جنگ شوش برگشتند، غنائمی با خود آورده بودند که بعضی از آنها را برای پیشکش به کورش   عرضه می‌کردند. در میان غنائم زنی بود بسیار زیبا و به قولی زیباترین زن شوش که او را پانته‌آ می‌نامیدند و همسرش به نام «آبراداتاس» برای انجام دادن مأموریتی از جانب شاه خویش (نبونه اید شاه بابل) رفته بود.**

**چون وصف زیبایی پانته‌آ را به کورش گفتند، کورش درست ندانست که زنی شوهردار را از همسرش بگیرد. مادی‌ها اصرار داشتند که کوروش حداقل یک بار زن را ببیند تا شاید نظرش عوض شود و کوروش گفت: می‌ترسم او را ببینم و عاشقش شوم و نتوانم او را به شوهرش بسپارم. پس او را تا باز آمدن همسرش به یکی از ندیمان که مردی به نام آراسپ - هم بازی کودکی کوروش- بود سپرد اما آراسپ خود عاشق پانته‌آ شد و خواست از او کام بگیرد، پانته‌آ به ناچار از کوروش کمک خواست. کوروش که مطلع شد از عجز و زبونی آراسپ که خود را در برابر عشق رویین تن می دانست به خنده درآمد و آرتاباس سردار خود را به همراه خواجه ای نزد وی فرستاد و به او تأکید کرد، آراسپ را تهدید نماید که مبادا از راه جبر و عنف به زن پاکدامنی چون پانته آ تجاوز کند، ولی به آرتاباس اجازه داد که با وی صحبت کند و از او خواست با تندی و شدت عمل با آراسپ برخورد کند و تا جایی که می تواند رعب و ترس در دلش ایجاد کند. آراسپ مرد نجیبی بود، به شدت شرمنده شد.**[**[۴]**](https://fa.m.wikipedia.org/wiki/%D9%BE%D8%A7%D9%86%D8%AA%D9%87%E2%80%8C%D8%A2#cite_note-ketab.ir-4)[**[۵]**](https://fa.m.wikipedia.org/wiki/%D9%BE%D8%A7%D9%86%D8%AA%D9%87%E2%80%8C%D8%A2#cite_note-ReferenceB-5)

**پانته آ پس از مشاهدۀ رفتار جوانمردانه کورش قاصدی را مأمور ساخت تا به تاخت به سوی سرزمین باکتریان رفته و آبراداتس را از ماوقع کارها با خبر سازند. هنگامی که آبرداتاس به ایران آمد و از موضوع با خبر شد، به پاس جوانمردی کوروش بر خود لازم دید که در لشکر او خدمت کند.**

**خویشتن داری کورش، چشم پوشیدنش از یک زن اسیر، آن هم به زیبایی و جذابیت پانته آ، کاری غیرمنتظره و دور از حدس و گمان کمتر کسی بود. تا آن روزگار کسی به خاطر نمی آورد که پادشاهی از غنیمت جنگی خود صرف نظر نماید، حال آنکه آن غنیمت زنی به زیبایی پانته آ باشد. می‌گویند هنگامی که آبراداتاس به سمت میدان جنگ روان بود پانته آ از طلاهای خود برای او کلاه خود و دستنبندها و بازوبندهایی از طلا و همچنین بالا پوشی ارغوانی که تا قوزک پای او را می پوشاند و منگوله ای بزرگ با پر عقاب که بالای کلاه خود می گذاردند به اندازۀ لباس ها و کلاه خود او تهیه دیده بود پیش آورد و بر او پوشاند و گفت :«تو بهترین زینت و زیور من خواهی بود.» سپس پانته آ دستان او را گرفت و در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود گفت:**

**«ای آبراداتس، اگر در دنیا زنانی باشند که همسر خود را بیش از خود دوست و گرامی داشته باشند، به یقین یکی از آنان من خواهم بود، آیا حاجتی است که آن را به ثبوت برسانم؟ سوگند به عشقی که من به تو دارم و عشقی که تو به من داری... من هم همان طور که که تو برای زندگانی با شرافت آفریده شده ای، جز به زندگانی با عزت و افتخار تن نخواهم داد. کورش شایستۀ این است که ما تا جان در بدن داریم در راه سپاسگزاری اش بکوشیم، او نسبت به ما حق بزرگی دارد. من در دست او اسیر بودم، اما نه تنها رفتاری که با بردگان و کنیزان معمول است در حق من روا نداشت، بلکه حتی نیت کوچکترین اهانت در برابر آزاد کردن من نیز به خاطرش خطور نکرد. مرا برای تو پاک نگه داشت، چنانکه گویی برای برادرش نگاه می داشت. کدام پادشاهی تا کنون چنین رفتاری با اسیر خود داشته است؟»**[**[۴]**](https://fa.m.wikipedia.org/wiki/%D9%BE%D8%A7%D9%86%D8%AA%D9%87%E2%80%8C%D8%A2#cite_note-ketab.ir-4)[**[۵]**](https://fa.m.wikipedia.org/wiki/%D9%BE%D8%A7%D9%86%D8%AA%D9%87%E2%80%8C%D8%A2#cite_note-ReferenceB-5)

[**آبراداتاس**](https://fa.m.wikipedia.org/w/index.php?title=%D8%A2%D8%A8%D8%B1%D8%A7%D8%AF%D8%A7%D8%AA%D8%A7%D8%B3&action=edit&redlink=1) **در جنگ مورد اشاره کشته شد و پانته‌آ بر سر جنازهٔ او رفت و شیون و زاری کرد. کورش که این خبر را بشنید آهی پر سوز کشید و بی درنگ بر اسب خویش سوار شد و با هزار نفر سوار به آن محل ماتم رو آورد. به گاداتس و گوبریاس امر داد که فاخرترین و مجلل ترین تزئینات را با خود بردارند تا جنازۀ آن مرد شریف را که شجاعانه جان خود را فدا کرده بود بپوشانند. سپس فرمان داد گله داران گاو و گوسفند فراوان به آن محل منتقل نمایند تا بر سر مزارش قربانی کنند.**

**کورش به محض این که پانته آ را دید که بر خاک نشسته و سر شوهرش را بر روی زانوی خود نهاده است، اشک در چشمانش حلقه زد، با حالی زار بگریست و بانگ برآورد: «دریغ، دریغ ای روح باوفا و شجاع که رفتی و ما را ترک گفتی. دریغ، دریغ ای آبراداتس برادر من.» آن گاه زانو بر زمین زد و دست آن یار دلیر را گرفت. ولی دست مرده در کفش باقی ماند، چون دشمنان با بی رحمی و شقاوت آن را از بدن جدا نموده بودند. درد و الم کورش از این اتفاق مضاعف شد. پانته آ شیون کنان دست بریده را از کورش گرفت، آن را بوسید و سعی کرد به بدن شوهرش ملحق کند. کوروش به ندیمان پانته‌آ سفارش کرد که مراقب او باشند، اما پانته‌آ در یک لحظه از غفلت ندیمان استفاده کرد و خنجری که به همراه داشت را در سینهٔ خود فرو کرد و در کنار جسد همسر به خاک افتاد. کورش به محض این که از عمل پانته آ اطلاع یافت سراسیمه به آن محل دوید تا اگر به کمکی احتیاج بود مبادرت ورزد. خواجگان پر محبت و با وفا و دایه نیز چون این صحنه را بدیدند هر چهار نفر خنجرهای خود را از نیام برکشیدند و در همان محلی که بانویشان مقرر نموده بود بایستند، سینۀ خود را سوراخ کردند و به خاک در غلتیدند.**[**[۲]**](https://fa.m.wikipedia.org/wiki/%D9%BE%D8%A7%D9%86%D8%AA%D9%87%E2%80%8C%D8%A2#cite_note-ReferenceA-2)[**[۴]**](https://fa.m.wikipedia.org/wiki/%D9%BE%D8%A7%D9%86%D8%AA%D9%87%E2%80%8C%D8%A2#cite_note-ketab.ir-4)

**پیکر آن دو دلداده و خدمه وفادارشان را با هزاران گل و سبزه های معطر پوشاندند و در میان حزن واندوه همگان آنها را در درون تابوتشان و در آرامگاه ابدیشان قرار دادند. - ایرانیان رسم به خاک کردن مردگان را نداشتند – بنا به دستور کورش نام آن دو عاشق وفادار بر ستون آرامگاهشان به زبان بابلی حک شد. می گویند این بنا که به یادگار آن دو همسر با وفا و خواجگانشان به دست کورش ساخته شد هنوز بر پاست، بر ستونی که به خط بابلی نام آن زن و شوهر منقور است، نوشته اند« علم داران». در یک روز از سال تمام زن و شوهران و هر زوج عاشقی به محل دفن آنها آمده به آنها ادای احترام کرده و یاد و خاطره آن زوج عاشق و پاکدامن را گرامی می دارند.**[**[۲]**](https://fa.m.wikipedia.org/wiki/%D9%BE%D8%A7%D9%86%D8%AA%D9%87%E2%80%8C%D8%A2#cite_note-ReferenceA-2)[**[۴]**](https://fa.m.wikipedia.org/wiki/%D9%BE%D8%A7%D9%86%D8%AA%D9%87%E2%80%8C%D8%A2#cite_note-ketab.ir-4) **اطلاعات کاملی از داستان پانته‌آ و کورش بزرگ در کتاب** [**کورشنامه گزنفون**](https://fa.m.wikipedia.org/wiki/%DA%A9%D9%88%D8%B1%D8%B4%D9%86%D8%A7%D9%85%D9%87_%DA%AF%D8%B2%D9%86%D9%81%D9%88%D9%86) **قابل دسترسی است.**[**[۵]**](https://fa.m.wikipedia.org/wiki/%D9%BE%D8%A7%D9%86%D8%AA%D9%87%E2%80%8C%D8%A2#cite_note-ReferenceB-5)

**پان ته آ - به لغت ایرانی به معنی نگهبان نیرومند (گرد آفرید) یا نگهبان فرد نیرومند را می‌دهد. اصل یونانی آن، یعنی دارای وحدت وجود با خدا یا تمام مزد... جاودان-پایدار.[*[نیازمند منبع](https://fa.m.wikipedia.org/wiki/%D9%88%DB%8C%DA%A9%DB%8C%E2%80%8C%D9%BE%D8%AF%DB%8C%D8%A7%3A%D9%86%DB%8C%D8%A7%D8%B2%D9%85%D9%86%D8%AF_%D9%85%D9%86%D8%A8%D8%B9%22%20%5Co%20%22%D9%88%DB%8C%DA%A9%DB%8C%E2%80%8C%D9%BE%D8%AF%DB%8C%D8%A7%3A%D9%86%DB%8C%D8%A7%D8%B2%D9%85%D9%86%D8%AF%20%D9%85%D9%86%D8%A8%D8%B9)*]**

**پانویس**

**·  برگرفته از لغتنامه دهخدا**

**·  ·  فواد فاروقی. *پانته‌آ بانوی افسونگر شوش*. انتشارات پر. ص..**

**·  ·  علیرضا اسدی. [«کورش و پانته آ شکوه عشق و عصمت»](http://ketab.ir/modules.php?name=News&op=pirbook&bcode=1864374). خانه کتاب ایلام: انتشارات جوهر حیات، 1393**

**·  ·  علیرضا اسدی. [«کورش و پانته آ شکوه عشق و عصمت»](http://ketab.ir/modules.php?name=News&op=pirbook&bcode=1864374). خانه کتاب ایلام: انتشارات جوهر حیات، 1393.**

**·  گزنفون. *کوروش نامه*. 1386. 127-202.**

****

**تابلوی " کوروش" و "پانته آ " اثر "وینسنت لوپز" نقاش اسپانیایی قرن ۱۸ میلادی**

**صفیه و محمد(620 میلادی هزار و صد و هشتاد سال بعد از کورش)**

**صفیه از گروه همسران** [**محمد**](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%85%D8%AD%D9%85%D8%AF)**، پیامبر** [**اسلام**](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A7%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85) **بود. صفیه دختر** [**حیی بن اخطب**](https://fa.wikipedia.org/w/index.php?title=%D8%AD%DB%8C%DB%8C_%D8%A8%D9%86_%D8%A7%D8%AE%D8%B7%D8%A8&action=edit&redlink=1) **از** [**یهودیان مدینه**](https://fa.wikipedia.org/w/index.php?title=%DB%8C%D9%87%D9%88%D8%AF%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%AF%DB%8C%D9%86%D9%87&action=edit&redlink=1) **و رییس قبیله** [**بنی‌نضیر**](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A8%D9%86%DB%8C%E2%80%8C%D9%86%D8%B6%DB%8C%D8%B1) **بود. نسبش را از اسباط لاوی بن یعقوب و از نسل** [**نضیر بن نحام**](https://fa.wikipedia.org/w/index.php?title=%D9%86%D8%B6%DB%8C%D8%B1_%D8%A8%D9%86_%D9%86%D8%AD%D8%A7%D9%85&action=edit&redlink=1) **بن ینحوم به** [**هارون**](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%87%D8%A7%D8%B1%D9%88%D9%86) **بن** [**عمران**](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B9%D9%85%D8%B1%D8%A7%D9%86)**، برادر** [**موسی**](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%85%D9%88%D8%B3%DB%8C) **رسانده‌اند.**

**صفیه در کودکی بسیار مورد توجه پدر و عمویش ابویاسر بن اخطب که او نیز از سران یهود بنی نضیر و از اشراف** [**مدینه**](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%85%D8%AF%DB%8C%D9%86%D9%87) **به شمار می‌آمد قرار داشت. با ظهور** [**اسلام**](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A7%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85) **و هجرت** [**محمد**](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%85%D8%AD%D9%85%D8%AF) **به مدینه، او را با پدر و عموی صفیه دشمنی افتاد. مادرش «بره» دختر سموئیل نام داشت؛ او خواهر رفاعة بن سموئیل از شاخه یهودیان** [**بنی‌قریظه**](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A8%D9%86%DB%8C%E2%80%8C%D9%82%D8%B1%DB%8C%D8%B8%D9%87) **بود که در ردیف یهودیان بنی نضیر بوده‌اند. صفیه در مدینه متولد شد. او نخست به ازدواج** [**سلام ابن مشکم**](https://fa.wikipedia.org/w/index.php?title=%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85_%D8%A7%D8%A8%D9%86_%D9%85%D8%B4%DA%A9%D9%85&action=edit&redlink=1) **قریظی درآمد؛ ولی پس از مدتی از او جدا شد و به همسری** [**کنان ابن ربیع**](https://fa.wikipedia.org/wiki/%DA%A9%D9%86%D8%A7%D9%86_%D8%A7%D8%A8%D9%86_%D8%B1%D8%A8%DB%8C%D8%B9) **بن ابی‌الحقیق که از شاخه یهودیان بنی‌نضیر بود رفت.**

**در سال چهارم هجرت و در پی جنگی که بین یهودیان بنی‌نضیر و مسلمانان به رهبری محمد پیش آمد یهودیان بنی‌نضیر شکست خورده و ملزم به ترک مدینه شدند. پس از تبعید از مدینه عده‌ای از سران بنی‌نضیر از جمله حیی بن اخطب و کنانه بن ربیع و دیگران به** [**خیبر**](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AE%DB%8C%D8%A8%D8%B1) **پناه بردند و در قلعه‌های آنجا ساکن شدند. پس از** [**صلح حدیبیه**](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B5%D9%84%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%A8%DB%8C%D9%87)**، در اوایل سال هفتم هجرت محمد با یهودیان خیبر دوباره وارد جنگ شد و این منطقه را فتح کرد. در این جنگ کنان ابن ربیع شوهر صفیه به دستور محمد به دست** [**زبیر بن عوام**](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B2%D8%A8%DB%8C%D8%B1_%D8%A8%D9%86_%D8%B9%D9%88%D8%A7%D9%85) **کشته شد و غنائم بسیاری نصیب مسلمانان گشت. در جریان فتح قلعه قموص که یکی از قلاع هفتگانه خیبر و دژ فرزندان** [**ابی‌الحقیق**](https://fa.wikipedia.org/w/index.php?title=%D8%A7%D8%A8%DB%8C%E2%80%8C%D8%A7%D9%84%D8%AD%D9%82%DB%8C%D9%82&action=edit&redlink=1) **بود زنان به اسارت گرفته شدند که از جمله آنان صفیه دختر حیی بن اخطب و یکی از دختر عموهایش بودند. در این جنگ پدرش و بستگانش نیز به‌دست مسلمانان کشته شدند.**

**محمد به** [**بلال حبشی**](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A8%D9%84%D8%A7%D9%84_%D8%AD%D8%A8%D8%B4%DB%8C) **فرمان داد، صفیه اسیر و دختر عمویش را کنار بارها و جایگاه خود ببرد. «بلال»، این دو نفر را از کنار کشتگان** [**یهود**](https://fa.wikipedia.org/wiki/%DB%8C%D9%87%D9%88%D8%AF) **عبور داد و خدمت پیامبر آورد. پیامبر از جریان آگاه گردید، از جای برخاست و عبا بر سر «صفیه» افکند و از او احترام کرد و برای استراحت او نقطه‌ای را در لشکرگاه معین کرد، سپس با لحن تند به بلال گفت: «مگر مهر و عاطفه از دل تو رخت بربسته که این دو زن را از کنار اجساد عزیزان خود عبور دادی»؟ یکی از مسلمانان به نام** [**دحیه کلبی**](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AF%D8%AD%DB%8C%D9%87_%DA%A9%D9%84%D8%A8%DB%8C) **در نظر داشت تا از محمد صفیه را بخواهد. خود محمد ردای خویش را بر او افکند و به این طریق سربازانش متوجه شدند که محمد او را برای خود برگزیده است. او دختر عموی صفیه را نیز به دحیه کلبی بخشید. محمد به صفیه پیشنهاد مسلمانی و آزادی داد، سپس او را آزاد کرد و به همسری خویش درآورد و آزادی‌اش را مهریه‌اش قرار داد. ازدواج آن‌ها در راه برگشت سپاهیان به مدینه و در اردوی جنگی روی داد و در آن‌هنگام صفیه هفده سال داشت.**

**محمد چادری سراسری یا چیزی شبیه آن بر سر صفیه افکند و بر ترک شتری نشاند و او را به مدینه آورد و در خانه یکی از انصار منزل داد.** [**عایشه**](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B9%D8%A7%DB%8C%D8%B4%D9%87) **نیز در حالی که نقاب زده بود از جمله زنان انصاری بود که به دیدار او رفتند. محمد صفیه را نیز چونان دیگر همسرانش ملزم به رعایت حجاب کرد و برای او هم مانند همسران دیگرش «نوبت» معین کرد.**

**پس از مرگ محمد،** [**عمر بن خطاب**](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B9%D9%85%D8%B1_%D8%A8%D9%86_%D8%AE%D8%B7%D8%A7%D8%A8) **برای او شش هزار** [**درهم**](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AF%D8%B1%D9%87%D9%85) **مقرری سالیانه در نظر گرفت. او در سال سی و پنج هجری و در پی محاصره خانه** [**عثمان بن عفان**](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B9%D8%AB%D9%85%D8%A7%D9%86_%D8%A8%D9%86_%D8%B9%D9%81%D8%A7%D9%86) **-** [**خلیفه**](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AE%D9%84%DB%8C%D9%81%D9%87) **سوم- به کمک عثمان شتافت و از خانه خود تا خانه عثمان معبری گشود و از طریق آن آب و غذا به او و خانواده‌اش می‌رساند.**

**صفیه در سال پنجاه هجری در مدینه درگذشت؛** [**سعید بن عاص**](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B3%D8%B9%DB%8C%D8%AF_%D8%A8%D9%86_%D8%B9%D8%A7%D8%B5) **بر او نماز خواند و در** [**قبرستان بقیع**](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%82%D8%A8%D8%B1%D8%B3%D8%AA%D8%A7%D9%86_%D8%A8%D9%82%DB%8C%D8%B9) **به خاک سپرده شد.**

**منابع**

**·  حسینی، سید علی اکبر، صَفیَّه بنت حُیَّی بن اخطب** [**(مقاله و منابع)**](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=38890)**، پژوهشکده باقرالعلوم**

**·  زوجات النبی صلی الله علیه وآله وسلم نوشته: امیر مهنا الخیامی.**

**·  هذا الحبیب یا محب نوشته: ابوبکر جابر الجزایری.**

**·  السیرة النبویه نوشته: ابوالحسن علی الحسینی الندوی.**

**·  عسکری، سیدمرتضی، نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج۱ - ۳، مترجمین: عطامحمد سردارنیا، محمدصادق نجمی، هاشم هریسی و محمدعلی جاودان، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، چاپ نهم**